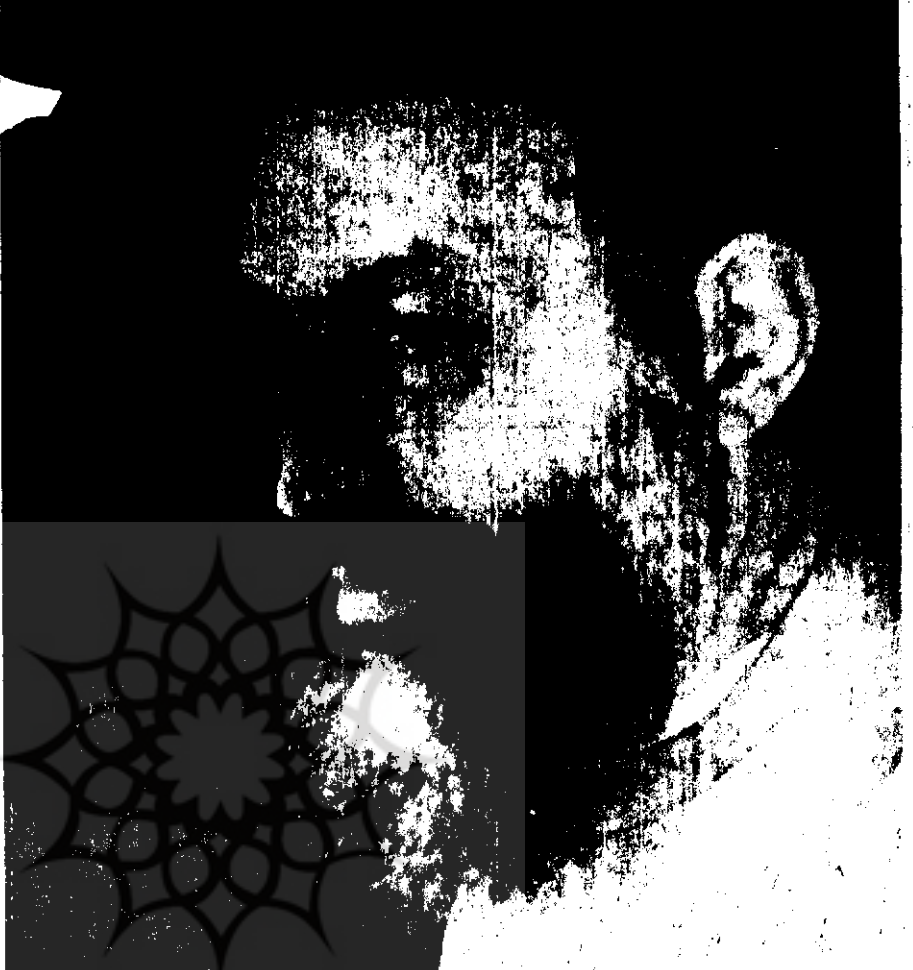


حیازت



کیلو گندم + کار دهقان + ۱۰ بار باران = ۲۰۰۰
 کیلو گندم
 ۱۰۰ کیلو گندم + کار دهقان + ۶ بار باران =
 ۱۰۰۰ کیلو گندم
 پس اگر علت مالکیت کار دهقان است که
 در هر دو صورت این کار ثابت است و
 صد کیلو گندم هم ثابت است پس عامل متغیر
 باران است یعنی:
 ۱۰۰ کیلو گندم + کار دهقان + صفر باران =
 صفر گندم

پس معلوم میشود اینطور نیست که اول بار
 به ذهن ما رسید که او مالک ۲۰۰۰ کیلو گندم
 است برای اینکه محصول کار خویش است بلکه
 عوامل دیگری هم دخالت دارد اما اگر ما بخواهیم
 به گونه دوم بطور مطلق حساب کنیم پس تمام
 نتیجه کار مال باران است ولی این مسئله

ماکل انسان را مالک طبیعت میدانیم بنابراین میگوییم هر فرد انسان حق دارد به اندازه سهم خودش از این کل طبیعت استفاده کند و حیازت کند.

صورت دیگری هم دارد:
 ۱۰۰ کیلو گندم + ده بار باران = کار دهقان =
 ۱۰۰ کیلو گندم
 اما در این حالت دهقان را به تنهایی مالک
 ۱۹۰۰ کیلو گندم دانسته ایم که اکثراً هم اینطور
 حساب میکنند اما نه هیچکدام درست نیست
 حدود مالکیت انسان نسبت به آنچه تولید کرده
 است مساوی است با مقدار نقشی که در آن تولید
 ایفا کرده است. یعنی: ۱۰۰ کیلو گندم + کار
 دهقان + ده بار باران + روزهای آفتابی +
 ۲۰۰۰ = ۲۰۰۰ کیلو گندم در اینکه وقتی دهقان
 صد کیلو گندم را در خاک میریزد و باران و آفتاب
 جهاد

منطقه ای که کشت می در آن رواج دارد انتخاب
 میکند و خار و سنگ آن را جدا میکند و ۱۰۰
 کیلو گندم در آن میپاشد و تارسیدن تابستان صبر
 میکند اگر باران آمد و کشت دیم به ثمر رسید
 گندم را درو می کند و از آن کاه و گندم بدست
 میاورد و ۱۰۰ کیلو گندم تبدیل به دو تن میشود
 یعنی میتوان چنین نوشت.
 ۱۰۰ کیلو گندم + مقدار کار دهقان = ۲۰۰۰
 کیلو گندم....
 حالا اگر باران کمتر آمده بود و بجای اینکه
 مرتب باران بیاید کمتر باران میبارید در نتیجه
 ممکن بود که محصول نصف شود یعنی: ۱۰۰

مقدمه

در شماره قبلی مسئله مالکیت و تعریف آن مطرح شد
 و در ادامه آن گفته شد که باید مسئله مالکیت را از دو جنبه
 بررسی کرد یکی مالکیت اقدار متشاء آن و دیگر مالکیت
 انسان و متشاء آن و بعد از آن شد که خدا مالک مطلق است
 و مالکیت انسانی حدودی است و در هر دو مالکیت انسان
 مطرح شد که متشاء مالکیت او کار خلاق و مولد است
 و اکنون در دنبال آن به حدود مالکیت انسان پرداخته
 میشود.

حدود مالکیت انسان بر آنچه تولید کرده
 است چقدر است؟ اتفاقاً این سؤال، جواب خود را
 در بردارد بدین معنی که حدود مالکیت انسان
 بر آنچه تولید کرده است در حدود دخالت او
 در تولید آن است برای توضیح بیشتر مثالی می
 آوریم:
 کشاورزی قطعه زمینی را، در یک

کافی و... هم کمک میکنند و ۱۹۰۰ کیلوگرم که دسترس جامعه بشری نبود بوجود آورد یعنی بر حجم ارزشهای مصرفی موجود می افزاید میخواهیم ببینیم که این ۱۹۰۰ کیلوگرم در مالکیت کیست ما باید نقش عوامل تولید این ارزش اضافی را بشناسیم اگر عوامل موثر را در نظر بگیریم عبارتند از:

- ۱- کار دهقان، ۲- زمین ۳- آب باران، ۴- هوا، ۵- بذر، ۶- ابزار کار، ۷- ... بنابراین ۲۰۰۰ کیلوگرم را باید مربوط به همه اینها بدانیم کار دهقان یکی از عوامل پیدایش این ارزش مصرفی جدید است و مالکیت دهقان نسبت به آن اندازه نقش کار او در تولید آن است. پس دهقان را تنها منشاء پیدایش ۱۹۰۰ کیلوگرم نمیتوان شناخت.

سوال: آیا کار دهقان برای خودش است؟ این کاری را که دهقان کرده است همه اش برای خودش است؟ یا توجه به این مسئله که در این کار هم نیروی فکری و هم نیروی بدنی بکار گرفته است آیا آگاهیهایش (نیروی فکری) مال خودش است؟ یا آنها را مدیون محیطش میباشد؟ آیا انسان قبل از تجربه کشت و کار نمیتوانست این کار را بکند پس خود دهقان مقداری از کار خود را مدیون آگاهیهایش هست و این آگاهیها را دهقان از خودش ندارد بلکه از جامعه گرفته است پس وقتی کار را هم تجزیه و تحلیل کنیم میبینیم در کار دهقان دیگران هم شریکند پس بجای کار دهقان باید بگوئیم بخشی از کار دهقان.

گروهی از اقتصاددانان بدنبال همین تجزیه و تحلیل به این نتیجه رسیده اند که محصول کار تولیدی هراسان ملک خود او نیست، بلکه ملک جامعه است به این دلیل که آن آسبایی که سبب مشورت این انسان بتواند تولید ارزشهای جدید کند درست همان اسباب و ابزار است که از جامعه میگیرد همچون فرهنگ و وسائل کار، طبیعت (ماده خام) هم که ملک جامعه است پس کار هم مال جامعه است پس بطور کلی مالکیت یک انسان حتی بر آنچه چیزی که خود تولید میکند زیربنای منطقی ندارد آنها اینطور فکر میکنند که اصلاً مالکیت فردی نیست بلکه جمعی است و آنها هم به جمع یک ملت بلکه جمع بشر و آن هم نه بشریت یک زمان بلکه بشریت در طول تاریخ. یکی از مبانی فکری سوسیالیسم در اقتصاد همین است ولی این تند است همینطور که این نتیجه گیری که همه این ۲۰۰۰ کیلوگرم برای دهقان خام و تند بود این طرف قضیه هم که این ۲۰۰۰ کیلوگرم را بطور کل از آن جامعه است و

اصولاً مالکیت فردی معنی ندارد این هم خام و تند است و دلش همان منطبق فطرت است. بدلیل اینکه اولاً خلاقیتها و ابتکارها و نوآوریهای که در طول فرهنگ و تاریخ بشر است بالاخره تک تک انسانها در آن سهمی داشته اند و دارند منطبق فطری نقش فرد انسان را با ویژگیهایش در نوآوری بدیهی و روشن میداند و انکار نمیکند. افراد مختلفی در یک جامعه زندگی کرده اند ولی آیا همه مبتکر و مخترع شدند حتی همه افرادی که از یک خانواده در یک مدرسه هستند همه مبتکر و مخترع

سوال: شما میتوانید ثابت کنید که برای دوفرد انسان شرائط کاملاً مساوی در جامعه برقرار بوده است.

جواب: در اینکه انسانها ویژگیهای دارند تردیدی نیست اما جواب این سوال احتمالاً این است که در شناخت انسان سه طرز تفکر وجود دارد:

- ۱- اندیویدالیسم - (فردیت کامل) - در این طرز تفکر چنان پنداشته میشود که فرد بسا یک موجود کاملاً مستقل است.
- ۲- سوسیالیسم فلسفی - یعنی اینکه انسان

کار فرد به عوامل فرهنگی و عوامل دیگر اجتماعی مربوط است پس نتیجه میگیریم که ارزشهای تولید شده ملک اون نیست بلکه با جامعه شریک است و بخشی متعلق به اوست و بخشی از آن جامعه.

اصلاً فردش وجود ندارد آنچه واقعیت عینی دارد جمع انسانها است و اصلاً فرد انسان اصالت ندارد، اصالت بر پایه جمع است فرد یک امر فرضی است و ما اصلاً در دنیا فرد انسان نداریم و هراسانی جزئی از یک کل است و آنکه واقعیت دارد کل است.

۳- نظریه سوم: نظریه امر بین الامرین است انسان نه صد درصد مستقل است از جامعه و نه صد درصد در جامعه اش غضم است یک فرد انسان در جامعه مقداری تابع جامعه و مقداری هم جامعه تابع اوست انسان هم ساخته شده محیط اجتماعی و طبیعی است و هم محیط طبیعی و اجتماعی را میسازد یعنی سازنده جامعه است.

بطور اجمال: ۱- اصالت فرد ۲- اصالت جامعه ۳- اصالت آمیخته فرد و جامعه. حال در آمیخته بودن فرد و جامعه مسائل مختلفی مطرح است و در این که کدامیک چند درصد تابع دیگری است نظریات مختلف هست که در اینجا لازم به طرح آنها نیست. منطبق ما میگوید اولاً فرد به مراحل در خلاقیت ها و تکررها تاثیر دارد. ثانیاً اگر خلاقیت نباشد تکرر همان تجربه های پیشین و موروثی را باید داشته باشد اما ما می بینیم دوفرد انسان در یک منطقه با همان باران، زمین، آفتاب، بذر و همان امکانات تغذیه یکی پرتلاش و سخت کوش و دیگری تنبل و سومی میانه است ما میبینیم در استفاده از امکانات طبیعی و اجتماعی نقش افراد مختلف است ضمناً ما همه عوامل ژنتیکی و بهداشت و تغذیه را در اینجا بنظر آورده ایم ولی لطفاً غورق بزنید

میشوند؟ هوش و استعداد و زمینه خلاقیت در انسانهای مختلف متفاوت است بنابراین آنچه شخصیت یک فرد را میسازد در خلاقیت و نوآوری او دخالت دارد.

پس فرد حتی به اندازه یک در میلیون (۱/۱۰۰۰۰۰۰۰) در نوآوری دخالت دارد. اگر بگوئید این درسها را از پیش خوانده یا طبیعت این الگوها را به او نشان داده است در جواب میگوئیم که ما میبینیم که همین درسها را با همین الگوها میگذاریم جلوی دو نفر یکی مخترع میشود و دیگری نمیشود پس معلوم میشود که اولی یک چیزی اضافه از خودش دارد.



انسانها با شخصیت فردی‌شان در استفاده از عوامل طبیعی گوناگونند پس نقش دهقان در مقدار تولید ارزشهای مصرفی جدید غیر قابل انکار است.

کار دهقان به عوامل فرهنگی و عوامل دیگر اجتماعی مربوط است پس نتیجه می‌گیریم که ارزشهای تولید شده ملک او نیست آیا ملک جامعه است؟ خیر اینطور نیست بلکه با جامعه شریک است بخشی متعلق به اوست و بخشی از آن جامعه.

بنابراین اصل مالکیت بر بخشی از فرآورده های او دارای زیربنای منطقی و فطری است البته اینجا نکته‌ای هست که لازم به تذکر است که این نقش در تولید میتواند مستقیم یا غیرمستقیم باشد که بعد توضیح بیشتری داده خواهد شد. مورد دیگری از مالکیت انسان در اینجا مطرح میشود شما میدانید که ارزشهای مصرفی آماده در طبیعت وجود دارد.

حیازت

مثال: شما از کار رودخانه یا چشمه‌ای عبور میکنید تشنه هستید، از آن آب گوارا می‌نوشید این آب گوارای چشمه ارزش مصرفی موجود و آماده در طبیعت است برای اینکه آنرا مصرف کنید احتیاج به انجام کاری هم ندارید تنها کاری که انجام میدهند مصرف است دیگر این مورد را نمیتوان کار تولیدی نامید کار اقتصادی هم نیست بلکه صرفا مصرف است. رابطه انسان با ارزشهای مصرفی چیست؟

سه نفر با هم حرکت میکنند در یک جنگل بیک درخت نارگیلی میرسند که از آن نارگیل به روی زمین افتاده است هنوز معلوم نیست که این میوه متعلق به کیست اگر یکی از این سه نفر زودتر رفت و آنرا از روی زمین برداشت که مصرف کند یعنی آنرا تصرف کرد و در اختیار گرفت آنگاه شخص دومی که میرسد آیا میتواند نارگیل را از دست اولی بگیرد یا نه؟ منطق فطرت چه میگوید؟ آیا اگر آن نارگیل را از او بگیرد کار خلاف حق انجام داده است یا خیر؟ فرض اینکه درخت دیگری از همین نوع کمی دورتر از آن قرار دارد و دارای میوه نیز میباشد ولی شخص دومی همان نارگیل مذکور را میخواهد برای حل این مسئله باید به منطق فطرت رجوع کنیم ببینیم چه میگوید: باید دید که آیا تصرف میتواند منشاء مالکیت و منشاء یک نوع اعتبار و اولویت از نظر اجتماعی باشد یا نه؟ آیا منطق فطرت همیشه حق است؟ انسان برای شناخت مسائل بیکه سلسله امور بدیهی یعنی یک سلسله زیربنایی بی چون و چرا احتیاج دارد و آن منطق فطرت است و این منطق حق را مشخص میکند و در غیر این صورت حق و باطل از یکدیگر قابل



تشخیص نیست.

از این مقدمات معلوم میشود که غیر از کار تولیدی چیز دیگری بنام تصرف وجود دارد که در اصطلاح فقهی (حیازت) گفته میشود اجمالا حیازت یعنی در اختیار گرفتن. انسان با تصرف و حیازت سهم خود را در اختیار میگیرد آیا حیازت منشاء مالکیت است و یا قبل از حیازت انسان مالک میباشد؟ بشریت خود را مالک طبیعت میداند انسان به خودش حق استفاده و بهره برداری از طبیعت را میدهد ماکل انسانیت را مالک کل طبیعت میدانیم بنابراین می‌گوئیم هر فرد انسان حق دارد به اندازه سهم خودش از این کل طبیعت استفاده کند و حیازت کند حیازت در حقیقت جدا کردن سهم انسان از این ملک مشترک است طبیعت ملک مشترک انسانهاست هر انسانی در این ملک مشترک سهمی دارد که حیازت منشاء مالکیت نیست زیرا مالکیت قبلی کل انسان بر کل طبیعت پذیرفته شده است و نقش حیازت در جدا کردن سهم است. مثال: شما میخواهید قلمی بخرید مقداری پول میدهید و یک قلم میخرید شما با دادن پول و گرفتن قلم مالک آن شده‌اید خریدن شما منشاء مالکیتتان شده است چنانچه قبلا مالک آن نبوده‌اید و جدا کردن بشری انسانها را مالک طبیعت میشناسد قرآن میفرماید: «والارض وضعها للانام، فیها فاکهه والنخل ذات الاکمام» (سوره الرحمن) آیه ۱۰ و ۱۱ خداوند این زمین را برای انسانها گذاشت که در آن میوه هست درختهایی هست که اینها را پوسته‌هایی است که در آن خرماست یعنی از این زمین و میوه‌های موجود در آن متعلق به همه انسانها است.

مالکیت مشاع: اگر چند نفر یک خانه خریدند همه آنها بصورت مشاع مالک آن خانه هستند اگر بیایند این خانه را تقسیم کنند بین خودشان

و هر کس اتاقی برای خود بردارد این عمل را حیازت گویند پس حیازت به معنی دربرگرفتن و در اختیار گرفتن و حائز شدن است. کل انسانها را منطق فطرت، مالک طبیعت میشناسد. بنابراین هر فرد انسان در این کل سهمی دارد بصورت مشاع یعنی پراکنده و حیازت در حقیقت مشخص کردن و مفروض کردن و جدا کردن سهم یک فرد از کل طبیعت است. در مثال، وقتی نفر اول رسید و اولین سیب آزاد موجود در طبیعت را برداشت با این عمل خود سهمی را که در سیبهای دیگر بصورت مشاع مالک بود در این سیبی که برداشته متمرکز کرده است و سیبهای دیگر متعلق به اشخاص دیگر میشود پس با حیازت سهم پراکنده یک انسان در یک جامعه متمرکز و مشخص میشود و در نتیجه رابطه مالکیت کلی آقای الف با سیبهای دیگر قطع میشود و رابطه آقای ب و ج و... با این سیبی که آقای الف برداشته قطع میشود. درست نظیر اینکه چند نفر با هم یک توپ پارچه می‌خرند قبل از آنکه قیچی بیاورند و هر کس سهم خود را قیچی کند و بردارد هر یک از خریداران نسبت به همه این توپ پارچه رابطه مالکیت مشترک و مشاع دارند هم خریدار الف و هم ب و هم ج و هم شرکای دیگر هنگامیکه بنام میشود سهمها را معین کنند آقای الف سهم خود را که ۲ متر است میبرد و بر میدارد با این عمل دیگر سهمی در بقیه توپ پارچه ندارد و رابطه مالکیت شرکای دیگر با دومتري که بعنوان سهم آقای الف مشخص گردید پایان می‌یابد ولی هرگز نمی‌گوئیم که منشاء مالکیت آقای الف نسبت به این دومتري از قیچی کردن آن ایجاد شده است بلکه منشاء اصلی مالکیت خرید یکجا و مشترکی بود که قبلا با دوستان خود انجام داده بود و پول روی هم گذاشته بودند و یک توپ پارچه خرید بودند با توجه به این مثال و مثالهای قبل میتوان گفت حیازت علت مالکیت نیست بلکه مالکیت قبل از حیازت است و حیازت تعیین سهم است.

با جمع‌بندی مطالب فوق میتوان اینطور نتیجه‌گیری کرد:

- ۱- در طبیعت مقداری ارزشهای مصرفی آماده وجود دارد که انسان میتواند مستقیما بدون هیچگونه تغییر شکل مصرف کند و مورد استفاده قرار دهد.
 - ۲- این ارزشهای مصرفی طبیعی آماده، ملک همه جاتبه بشری شناخته میشود و همه در آن سهیمند.
 - ۳- حیازت در حقیقت نقش مشخص کردن سهم مشاع را ایفاء میکند.
- خوب اینجا سئوالی پیش می‌آید و آن اینکه سهم هر انسان در این اموال عمومی چقدر است بحث ظریف و دقیقی است که باید در ادامه همین بحث روشن شود. ادامه دارد